

باز نشر یک نوشتار قدیمی از
محبوب رفائی پس از ۱۸ سال:

گفتگوی بی‌برجام؛ اقتصاد بی‌فرجام

۰۴

با گفتارهایی از

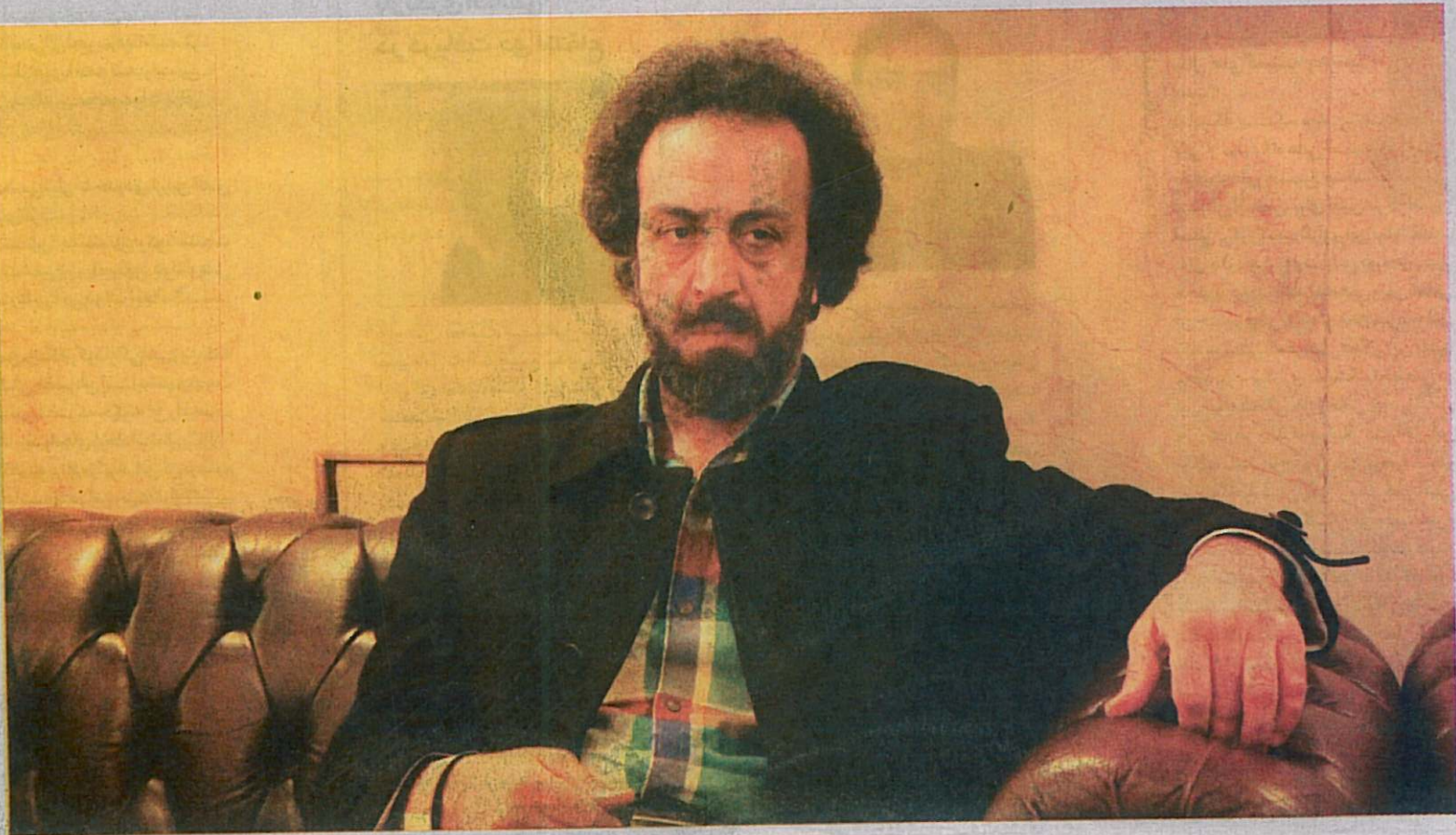
ابوالقاسم سر تپپی
احمد خورش
اسرافیل احمدیه
جمشید مولایی
رسول محققیان
غلامرضا عبد الهی
محمد اسماعیل مرندی
محمد رضا برکتین
محمود صلصالی



باز نشر یک نوشتار قدیمی از محسن رنانی پس از ۱۸ سال:

گفتگوی بی برجام؛ اقتصادی فرجام

«ساماندهی اقتصاد» در خلا، یا گفت‌وگوی فراگیر ملی پس از بیست سال؟



نوسان: دقیقاً هجده سال پیش، وقتی دولت هفتم طرح ساماندهی اقتصادی را رونمایی و دو ماه بعد (مرداد ۱۳۷۷) برای اظهار نظر، تقدیم مقام معظم رهبری کرد، در خرداد ۱۳۷۷، محسن رنانی در یکی از نشریات آن زمان مقاله ای را با عنوان «ساماندهی اقتصاد» در خلا، یا گفت‌وگوی فراگیر ملی پس از بیست سال؟ در نقد این طرح منتشر کرد. طرح ساماندهی اقتصادی را دولت اصلاحات به منظور سامان دادن به بی‌نباتی‌ها و کنترل پیامدهای اقتصادی، اجتماعی سیاست‌های «تعدیل اقتصادی» که در دولت قبل اجرا شده بود طراحی، مصوب و اجرا کرد. گرچه مدیریت اقتصادی در دولت اصلاحات یکی از تجربه‌های موفق سیاست‌گذاری اقتصادی در سالهای پس از انقلاب را بر جای گذاشت (از نظر پایین بودن نرخ‌های تورم و بیکاری) اما آن طرح عملاً به علل متعدد در دستیابی به نتایج مورد نظر خود در ایجاد تحول در اقتصاد ایران ناکام ماند. محسن رنانی در آن زمان طی مقاله یادشده استدلال و پیش‌بینی‌های خود را مبنی بر این که چرا چنین طرحی نمی‌تواند به نتایج مورد نظر دست یابد بیان کرده است. اگر اصطلاح «طرح ساماندهی» را در این نوشتار با کلماتی نظیر «بسته‌سیاستی ضد کود» و نظایر آن جایگزین کنیم گویی این مقاله برای تبیین مشکلات ساختاری و نهادی امروز اقتصاد ایران نوشته شده است. این بدین معنی است که پس از ۱۸ سال، موانع تحول اقتصاد ما تغییر نکرده است.....



طرح ساماندهی اقتصاد که اکنون موضوع روز محافل علمی و اقتصادی کشور است، در واقع چارچوب های کلی یک راهبرد توسعه را برای ایران تعیین می کند. غرض ما در این جالز زبانی نقاط قوت و ضعف این طرح نیست، چرا که متخصصین زیادی در این باره اعلام نظر کرده اند و این مباحث همچنان ادامه دارد. سخن ما در این جا پیرامون ماهیت چنین موضوعاتی است. موضوعات کلان از این دست که احتمالاً سرنوشت اجتماعی-اقتصادی نسل آینده در آن ها رقم خواهد خورد، نه تنها لازم است از سوی کارشناسان در مجموعه های تخصصی مربوطه، مورد بررسی قرار بگیرد، بلکه از آن

آیا می دانیم هر طرح جدید، هسر برنامه جدید و هر سیاست جدید، موجی از بنگاه ها یا افراد را از گردونه فعال اقتصاد خارج می کند و البته افراد دیگری سوار این موج می شوند و از آن، سودهای کلان می برند؟

جا که اهمیت ملی و بین نسلی دارند باید در یک دوره نه چندان کوتاه، به گفت و گوی فراگیر ملی سپرده شوند. البته این گفت و گوی فراگیر، الزاماً به مفهوم کشیده شدن مسأله به سطح مجادلات روزنامه ای نیست. اما به هر ترتیب، همه رسانه های جمعی، همه مراجع دانشگاهی مربوط به موضوع و همه انسان های صاحب اندیشه ای که راجع به موضوع حرفی برای گفتن دارند، حق دارند و اگر فضای گفتن باشد، وظیفه دارند- پیرامون آن بیندیشند، بگویند و بنویسند.

شناختی، مخفی کاری و خست اطلاعاتی، سیاست زدگی، روزمرگی و سطحی نگری از آفت های ویرانگر بسیاری از تصمیمات اقتصادی سال های پس از انقلاب بوده است، و آن گاه که یک تصمیم با منافع ملی و سرنوشت نسل های آینده مرتبط باشد، زبان های ناشی از آفت های بدیده، حیران ناپذیر خواهد بود.

فراموش نمی کنم دوره پس از جنگ را (در سال ۱۳۴۸) که چگونه به سرعت و بدون در گرفتن یک گفت و گوی جدی ملی، برای بازسازی اقتصاد کشور- و در واقع برای تعیین ساختار اقتصاد کشور در چندین دهه آینده- برنامه ها ریخته شد، لوابیح و طرح ها تنظیم و تصویب شد و به سرعت نیز به اجرا گذاشته شد. شاید اگر تنها یک سال، در سطح ملی و فراگیر، پیرامون موضوع اندیشه می شد و گفت و گو درمی گرفت، اکنون سال ها- و



تنهایی خواهیم نشان دهم که جامعه ما هنوز پس از بیست سال، مرحله اول هر انتخاب عقلانی، یعنی رتبه-بندی اهداف را انجام نداده است.

احتمالاً نسل ها- درگیر برخی پیامدهای ویرانگر آن برنامه ها نبودیم. آخرین نمونه تصمیماتی از این دست، طرح بلند پروازانه «ایران ۱۴۰۰» بود که در ماه های پایانی دوره ریاست جمهوری پیشین، تمامی دستگاه های اجرایی بسیج شده بودند تا پیش از انمام ششمین دوره ریاست جمهوری، آن ها را نهایی کنند.

گیریم این طرح نهایی شده بود و اکنون به اجرا گذاشته می شد. گرچه این طرح مسیر حرکت اقتصاد ایران را برای ۲۵ سال آینده تعیین می کرد اما در سال ۱۴۰۰ یک ساختار اقتصادی- شکل گرفته بر اساس این طرح- داشتیم که حداقل بر روند، شرایط و وضعیت اقتصادی پنجاه سال پس از خود تأثیر می گذاشت و تغییر آن روندها بدون هزینه های کلان و گذر زمان امکان پذیر نبود.

به یاد بیاوریم که تصمیمات و فعالیت های اقتصادی دوران زمامداری رضاشاه، چندین دهه پس از خود را متأثر ساخت- و هنوز نیز برخی آثار آن، مثبت یا منفی، وجود دارد. همان گونه که تحولات تحمیل شده بر اقتصاد در سال های پس از اصلاحات ارضی، ساختار اقتصاد را به گونه ای تغییر داد که اقتصاد امروز، هنوز به نوعی، امتداد آن ساختار است. و باز همان گونه که امروز- و احتمالاً چندین دهه آینده- ساختار اقتصاد ایران متأثر از آثار (مثبت یا منفی) سیاست هایی است که در دوران بازسازی پس از جنگ اجرا شده است.

بگذارید مثالی بزنم. اقتصاد ایران در دوران زمامداری رضاشاه، به علل گوناگونی- از جمله تمایل رضاشاه برای گریز از سلطه انگلیسی ها بر او و ایران- پیوندهای گسترده ای با اقتصاد آلمان پیدا کرد. بخش اعظم صنایع تأسیس شده در پیش و پس از شهر یوز ۱۳۲۰ از آلمان وارد شد. این رویکرد باعث شد تا تقریباً در تمامی هشتاد سال گذشته، آلمان بزرگترین شریک تجاری ایران باشد- حتی در دورانی که از نظر سیاسی، آمریکا بزرگترین متحد ایران بود. علت این مسأله آن است که وقتی صنعتی یا کارخانه ای تأسیس می شود، نیاز به زنجیرهای از صنایع فراز و نشیب دارد که فعالیت و نیازهای متقابل خود را در ارتباط با آن ها سازمان دهد. از برخی، مواد اولیه و نهاده های تولید را بگیرد و تولیداتش نیز به عنوان نهاده ها و مواد اولیه در صنایع دیگری به کار گرفته شود. این ارتباط معمولاً مستلزم این است که نوع تکنولوژی، سطح دانش فنی و دیگر مشخصات فنی این صنایع، همگون بوده و باید یکدیگر سازگار باشد.

بنابراین طبیعی است که پس از ورود و استقرار یک صنعت- مثلاً از آلمان- صنایع نشیب و فراز آن نیز عمدتاً از همان کشور وارد شوند. و بدین گونه پیوند های اقتصادی کشور- وارد کننده فناوری، با کشور صادر کننده آن مستحکم تر می شود و باز به همین ترتیب یک ساختار اقتصادی- صنعتی در کشور شکل خواهد گرفت که گاه تا چندین دهه غیر قابل تغییر خواهد بود.

به همین قیاس انتخاب هر نوع سیاست یا اجرای هر نوع برنامه ای در عرصه های اقتصادی- اعم از سیاست های پولی و مالی، سیاست های صنعتی و کشاورزی و یا سیاست های تجاری- آثار دیرپایی بر اقتصاد و بنابراین بر سرنوشت نسل های امروز و فردا خواهد گذاشت.

اکنون سخن بر سر ساماندهی اقتصاد است. از آنچه من در طرح ساماندهی دیدم چنین برمی آمد که از این اصطلاح، طراحی یک راهبرد (استراتژی) توسعه مورد نظر است و می دانیم که طراحی راهبرد توسعه یک تصمیم بسیار بزرگ ملی است که سرنوشت چندین دهه آینده اقتصاد و احتمالاً، چندین نسل را پی ریزی می کند. و هر گونه خطایی در آن، آثار زیانباری خواهد داشت.

سخن این است که گیریم بهترین راهبرد ممکن برای توسعه اقتصاد ایران انتخاب شود اما تا برخی از گره های کور موجود در جامعه ما کشوده نشود، سرنوشت این بهترین راهبرد نیز چیزی جز سرنوشت برنامه اول توسعه نخواهد بود.

روشنایی و واسطه گری می شود؟ راستی چرا با وجود این همه وام ها و اعتبارات و تسهیلات بانکی ویژه با نرخ های ترجیحی بسیار اندک که به کشاورزان داده می شود و با وجود این همه یارانه ای که به محصولات کشاورزی- به ویژه غلات- داده می شود، باز ما بزرگترین واردکننده گندم در جهان هستیم؟ به راستی چرا این همه طرح های تمام شده و آماده بهره برداری- طرح های نیمه تمام که جای خود دارد- یا این همه کارخانه ای که قبلاً دایر بوده اند، اکنون یا تعطیل اند یا زیر ظرفیت کار می کنند؟ آیا هنوز گمان می کنیم که مشکل ما درآمد و قیمت نفت، یا کمبود سرمایه، یا کوچکی بازارها یا دانشمنی خارجی ها... است؟ مگر ما بهترین دوران ها را با درآمد ها و قیمت های بالای نفت تجربه نکردیم، حاصل آن دوران ها چه شد؟ چرا هنوز مشکلات ما همان هاست که بود؟ چرا هر چهار سال یک بار ما باید یک «برنامه جدید» برای «تعدیل برنامه های قبلی» یا یک «طرح ساماندهی جدید» بدهیم؟ آیا می دانیم متداخل این برنامه ها چه هزینه های عظیمی (ناشی از جابه جایی های امکانات و عوامل و اتلاف سرمایه در اقتصاد) بر ما تحمیل می کند؟

بسته شدن یک کارخانه یا ورشکست شدن یک بنگاه، تنها به مالکان آن زیان نمی رساند، بلکه بخشی از سرمایه ملی را هدر می دهد. توانایی هر اقتصاد به سرمایه فعال آن است. ورشکسته شدن یک کارخانه در بهترین حالت موجب حراج تجهیزات آن می شود. هر قطعه از کارخانه را کسی می خرد که جای دیگری به کار دیگری بزند. در واقع این سرمایه از گردونه فعال تولید خارج شده است- جدای از این که جابه جایی آن نیز هزینه های زیادی تحمیل می کند.

آیا می دانیم هر طرح جدید، هر برنامه جدید و هر سیاست جدید، موجی از بنگاه ها یا افراد را از گردونه فعال اقتصاد خارج می کند و البته نه افراد دیگری سوار این موج می شوند و از آن، سودهای کلان می برند؟ تغییرات شدید شغلی در میان افراد جامعه بیانگر این است که در هیچ شغلی ثبات و پایداری وجود ندارد. اگر اقتصاد ما تا به حال به دلیل آن که دستش در کیسه نفت بوده است توانسته است هزینه های سنگین ناشی از تغییرات مکرر در سیاست ها را بپردازد، تحولات اخیر بازار نفت- که هر از گاهی برای بیداری ما رخ می دهد اما ما همچنان خوابیم- نشانه هایی از افول این توانایی است.

تا به حال ما همه چیز را با هم خواسته ایم و همیشه در کیسه نفت چیزی بوده است تا میان این همه هدف تقسیم کنیم و دل همه را راضی کنیم. اما در یک دنیا پویا، امکانات محدود است و این امکانات محدود را باید میان نیازهای بی شمار بشر به گونه ای بهینه تخصیص داد، و این تعریف ساده علم اقتصاد است.

چرا ما همیشه صبر می کنیم تا سرمان که به سنگ خورد، به هوش بیاوریم و دست از لجاجت برداریم؟ البته ما تا به حال خوش شانس بوده ایم، اما ملت ما همیشه خوش شانس نبوده اند. گاهی سرشان که به سنگ خورده است، ضربه مغزی شده اند و یکباره همه چیز را باخته اند. شوروی سابق مثال خوبی از چنین موردی است (البته استثناهایی مثل ژاپن نیز وجود داشته است که قفقوس وار از میان خاکستر مرگ دوباره از نو، زاده شده اند. اما این نوزاد، چیز کاملاً جدیدی است). به عبارت دیگر ما همیشه فقط وقتی که مجبور شده ایم، عقلانی عمل کرده ایم.

البته عقلانیت تعریف گوناگونی دارد، اما در علم اقتصاد تعریف ساده ای که از عقلانیت

گفتگوی بی

«ساماندهی اقتصاد»



نوسان: دقیقاً هجده سال پیش، وقتی دولت هفتم طرح ساماندهی اقتصادی را زمان مقاله ای را با عنوان «ساماندهی اقتصاد» در خلا، یا گفت و گوی فراگیر ملی کنترل پیامدهای اقتصادی، اجتماعی سیاست های «تعدیل اقتصادی» که در اقتصاد در سالهای پس از انقلاب را بر جای گذاشت (از نظر باین بودن نرخ های زمانی در آن زمان طی مقاله یاد شده استدلال و پیش بینی های خود را مبنی بر کلماتی نظیر «بسته سیاسی ضد کود» و نظایر آن جایگزین کنیم گویی این ما اقتصاد ما تغییر نکرد ده است.....

دانش را مد نظر قرار داده است اما در حال می خواهد عالمانش آن گونه که می خواهد بیندیشند. در حالی که تن ذهن های سیال، پویا و پرسشگر می تواند مرزهای دانش را در نورددند. پس از یک سه هزینه حاضر آماده سازی امکانات و تربیه دانشمند می شود، از سوی دیگر پول خر می کنیم تا با تبلیغات یا اخبار، ذهن ها آن ها را آن گونه که می خواهیم شکل دهد. آن وقت این ذهن های قالبی شده دیگر نمی توانند دانش تولید کنند و اگر از خوش اقبالی عالمی نیز پیدا شد می گذارد و می رود، بعد می بینیم در همان نقطه اول مانده ایم چه امکانات و فرصت هایی را در این چهار به واقع پر شتاب- از دست داده ایم.

می خواهد نقش زنان را در جامعه بالا ببرد در عین حال یک پوشش معین نیز به آن ها تحمیل کند. پس از یک سو بوجه حاضر آماده سازی حضور زنان در جامعه می شود (ورزش، آموزش، اشتغال) و از سوی دیگر وقتی این زنان با پوشش هاورفتارهای خاص خود (که خلاف معیارهای مورد نظر ماست) در جامعه حاضر شدند، هزینه های خود تا جلوی آن پوشش و رفتار گرفته شود.

می خواهد از آخرین دستاوردهای فناوری دنیا بهره ببرد و برای این هدف، چه هزینه ها که نمی شود. آنگاه وقتی فناوری

ارائه شده این است که انتخاب های فرد با هم سازگار باشند. به طور ساده یعنی اگر فردی سبب را بیش از برتقال و برتقال را بیش از انار دوست دارد و بعد بیشتر در آمدش را- که محدود است- صرف انار کرد، این فرد ناسازگار عمل کرده است (یعنی غیر عقلانی). در واقع یا تمایلاتش را نتوانسته است خوب رتبه بندی کند (یعنی خودش نفهمیده که چه چیزی را بیشتر دوست دارد) و یا در آمدش را غیر عقلانی تخصیص داده است.

پس در هر انتخاب عقلانی و بهینه دو مرحله باید طی شود: نخست رتبه بندی اهداف (که همان رتبه-بندی نیازها و ترجیحات است) و سپس تخصیص عقلانی و سازگار امکانات یا درآمدها برای تحقق آن اهداف (یا تأمین آن نیازها).

حالا جامعه ای بعد از انقلاب ما را در نظر بگیرد، با درآمد محدود و نامطمئن نفت و با وجود افزایش شدید جمعیتش (یعنی چندین برابر شدن نیازهایش)، باز هم زمان در پی تحقق اهداف بی شمار- و گاه متضادی- بوده است، بدون آن که هیچ تعریف ثابت و هیچ رتبه بندی مشخصی از اهدافش ارائه دهد. در هر دوره ای، تب یک هدف، بالا گرفته است و بعد، سیل توجه ها و به دنبال آن بودجه ها به سوی آن روان شده است. مثلاً در حوزه ای علم، دستیابی به مرزهای

تدوین هر گونه راهبرد توسعه اقتصادی برای کشور، بدون رتبه بندی قانونی طیف گسترده ای از اهداف اقتصادی - اجتماعی (که گاه متضاد نیز هستند)، به شکست خواهد انجامید

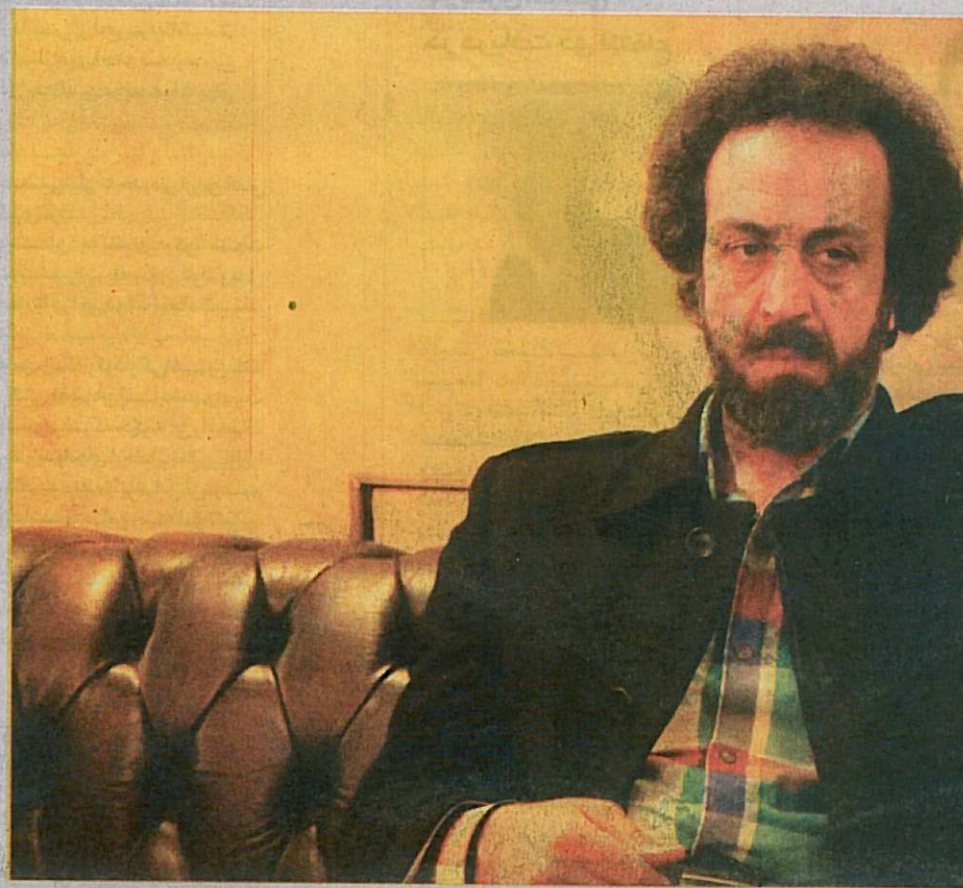
نی نوشه جان

هنگامی که ریاست محترم جمهوری دستور تشکیل ستاد ساماندهی اقتصاد را صادر کرد، برداشت من این بود که ستاد، مسئول رسیدگی به دشواری های جدی فعلی و پیدا کردن راه حل های کوتاه مدت برای آن هاست اما با مطالعه طرح ساماندهی در باقیم که ستاد پانزده در واقع در بی طراحی یک اسرار تری توسعه است. برای روشن شدن مزیت نسبی مثالی برنیم، دو کشور را در نظر بگیریم که هر دو کالاهای الف و ب را تولید می کنند، اگر مجموعه امکانات مادی و انسانی کشور اول به گونه ای باشد که بتواند کالای الف را از زائتر و بیشتر از کشور دوم تولید کند، کشور اول در تولید کالای الف دارای مزیت نسبی است. بنابراین، با فرض ثابت بودن شرایط دیگر، کشور اول کالای الف و کشور دوم کالای ب را تولید می کند و بعد هر کشور مازاد کالای تولید شده اش را به کشور دیگر می فروشد و مقدار مورد نیازش از کالای دیگر را از کشور مقابل می خرد. در این حالت هر دو کشور سود برده اند. و چنین می شود که ما پس در صنعت رابطه، کشور های آسیای جنوب شرقی در صنعت لوازم خانگی، هلند در برخی محصولات کشاورزی و، دارای مزیت نسبی می شوند و بنابراین کالای خود را از ژان - تراژیدگران تولید کرده و می فروشند

ر قدیمی از محسن رنانی پس از ۱۸ سال:

جام؛ اقتصادی فرجام

خلا، یا گفت و گوی فراگیر ملی پس از بیست سال؟



نمایی و دو ماه بعد (مر داد ۱۳۷۷) برای اظهار نظر، تقدیم مقام معظم رهبری کرد. در خرداد ۱۳۷۷، محسن رنانی در یکی از نشریات آن پس از بیست سال (در نقد این طوح منتشر کرد. طرح ساماندهی اقتصادی را دولت اصلاحات به منظور سامان دادن به بی ثباتی ها و ت قبیل اجرا شده بود طراحی، مصوب و اجرا کرد. گر چه مدبریت اقتصادی در دولت اصلاحات یکی از تجربه های موفق سیاست گذاری موم و بی کاری) اما آن طرح عملا و به علل متعدد در دست یابی به نتایج مورد نظر خود در ایجاد تحول در اقتصاد ایران ناکام ماند. محسن رنانی که چرا چنین طرحی نمی تواند به نتایج مورد نظر دست یابد بیان کرده است. اگر اصطلاح «طرح ساماندهی» را در این نوشتار با له برای تبیین مشکلات ساختاری و نهادی امروز اقتصاد ایران نوشته شده است. این بدین معنی است که پس از ۱۸ سال، موانع تحول

آمد، مثلا امکان استفاده از ماهواره را هم با خود می آورد. بعد چه هزینه ها که برای جلوگیری از استفاده از ماهواره نمی کند. و به همین ترتیب اینترنت و به همین ترتیب سینما، کتاب، ورزش و... ای ماشاء الله می توان مثال زد. نمی خواهیم هیچ ارزش گذاری در مورد اهداف بالا کرده باشیم. تنهایی خواهیم نشان دهم که جامعه ما هنوز پس از بیست سال، مرحله اول هر انتخاب عقلانی، یعنی رتبه بندی اهداف را انجام نداده است. پس هر برنامه ای (یعنی هر انتخابی) برای تخصیص امکانات مالی جامعه به احتمال زیاد غیر عقلانی (ناسازگار) خواهد بود. بگذارد کمی از مسائل جدی تر در این زمینه گفت و گو کنیم. داستان سلمان رشدی را به یاد بیاوریم. هنوز نمیدانیم در رتبه بندی منافع ملی ما، مساله آزار تداد سلمان رشدی، در کدام رتبه است. چه هزینه هایی که در زمان آقای هاشمی رفسنجایی برای بهبود رابطه ما با انگلستان نشد (فراموش نکنیم که نتها رفت و آمد یک هیات به خارج از کشور، هزار ها دلار هزینه دارد) بعد ناگهان یک فرد - به عنوان رئیس یک بنیاد وابسته به دولت - با دوبرابر کردن جایزه سر سلمان رشدی، همه رسته ها را پنبه می کند و این قضیه نه یک بار بلکه چندین بار اتفاق می افتد. اگر اقدامات دولت

مشروطیت و به ویژه در سال های پس از انقلاب اسلامی، به سرعت در حال گسترش پیوندهای خود با جهان خارج بوده است. از بعد اقتصادی، مزیت نسبی، اصلی ترین عامل در تعیین مبادلات اقتصادی میان کشورهاست. دنیای کنونی مملو از مزیت های نسبی است و کشوری که از این مزیت ها بهره نجوید، نیازهای خود را با هزینه ای بس سنگین تر تأمین می کند. اما مزیت نسبی هر کشور نیز نسبی است. به دیگر سخن، با تغییر گزینه ها، یعنی تغییر کشورهایی که با آنان امکان مبادله اقتصادی وجود دارد، مزیت های نسبی عوض می شود. مثلا فرض کنیم ما بر اساس مزیت نسبی از هلند شیر خشک می خریم و در عین حال صنعت آن را نیز از هلند خریده ایم و در حال نصب آن می باشیم. اکنون فرض می کنیم به یک دلیل سیاسی رابطه ما با اتحادیه اروپا قطع شود. در این حالت باید شیر خشک را از کشور دیگری (که مزیت نسبی ندارد) گران تر بخریم و صنعت شیر خشکمان نیز نیمه کاره روی زمین می ماند. در این حالت یا باید از صنعتمان چشم پوشیم یا دوباره هیئت ها بفرستیم برای تجدید رابطه.

مثال واقعی تر، داستان شرکت نفتی توتال است. ما شرکت توتال را نه بر اساس ملاحظات اقتصادی که بر اساس نوعی مانور سیاسی انتخاب کرده ایم. نه قرارداد ما با توتال توجیه اقتصادی دارد. توتال تکنولوژی جدید و بهنگامی است. در واقع ما برای نشان دادن ضرب شصت به امریکا، قراردادی امضا کرده ایم که در آینده منافع عظیمی نصیب توتال می کند - مخصوصا اگر سقوط قیمت نفت تداوم یابد - حالا فرض می کنیم که امریکا به هر دلیلی قانسون داماتورا لغو کند (وضعیتی که هم اکنون اتفاق افتاده است) آن - گاه ما با طیفی از شرکت های آمریکایی که صاحب پیشرفته ترین توانایی های تکنولوژیک هستند و با شرایط بسیار بهتری حاضرند با ما قرارداد ببندند، و برومی شویم. مزیت نسبی یک باره عوض می شود. یا باید قرارداد توتال را همچنان ادامه دهیم که به معنی حراج سرمایه ملی است، یا با پرداخت غرامت سنگین آن را لغو کنیم.

توجه کنیم که گرچه این موضوعات به مسائل عادی و روزمره ما تبدیل شده است، اما در واقع همان چاله های ژرفی است که سال هاست منابع و منافع ملی را در خود می بلعد و هیچ کس نیز حوصله - یا جرأت - دم زدن از آن ها را ندارد. این ها همان گره هایی است که تا گشوده نشود هیچ برنامه اقتصادی به نتیجه نخواهد رسید، چرا که تحولاتی از آن دست که آمد، یکباره افق های برنامه، اهداف قابل دسترس و امکانات موجود برای تحقق برنامه را به هم می ریزد. پس اصلی ترین موضوع ما، پیش از هر گونه برنامه ریزی یا انتخاب راهبرد توسعه، رتبه بندی اهداف کلان اقتصادی و اجتماعی است. این رتبه بندی تاکنون از سوی سیاستگذاران کلان جامعه تعیین می شده است. اما مشکل اصلی در این جاست که هر گاه ای با تغییر سیاستگذاران، رتبه بندی های کلان اجتماعی نیز تغییر می - کرده است. بنابراین هزینه های جدیدی برای این جابه جایی ها به اقتصاد تحمیل می شده است. آن چه اکنون جامعه ما بیش از هر چیزی بدان نیازمند است، یک رتبه بندی پایدار و بلندمدت از اهداف ملی است که با تغییر کارگزاران جامعه، تغییر در این رتبه بندی ها رخ ندهد و جامعه با هزینه های اضافی روبه رو نشود. اما چگونه می توان به یک چنین رتبه بندی پایدار دست یافت؟ به نظر می رسد جامعه می تواند با دستیابی به یک توافق

جمعی در مورد رتبه بندی اهدافش، مانع آن شود که با تغییر کارگزاران جامعه، رتبه بندی ها تغییر کنند. اما دستیابی به یک توافق جمعی بدون در نظر گرفتن یک گفت و گوی فراگیر جمعی درباره موضوعات ملی، امکان پذیر نیست. گفت و گوی فراگیر ملی نه تنها به یک اجماع جمعی می انجامد بلکه از مزایای خرد جمعی نیز بهره می جوید. در چارچوب های نهادی موجود در جامعه ما، و با توجه به راهکارهای پیش بینی شده در قانون اساسی، حرکت به سوی گفت و گوی جمعی درباره اهداف ملی با ابزارهای گوناگونی قابل دستیابی است. به نظر می - رسد نخستین گام در جهت تحقق این امر، اجرای قانون شوراها و قانون احزاب می باشد. اجرای این دو قانون، همراه با مطبوعات آزاد (به عنوان ابزارهای کارآمد کردن فعالیت های شوراها و احزاب) می تواند منجر به در گرفتن یک گفت و گوی فراگیر ملی درباره موضوعات اساسی شود. آن گاه به مرور، جامعه به یک توافق عام، درباره اولویت های خویش دست می یابد و این توانایی را نیز کسب کرده است که از طریق همان ابزارها منابع برهم ریزی رتبه بندی مورد نظرش شود.

بنابراین جز با گذر از مراحل یاد شده، ساماندهی بلندمدت اقتصاد، امکان پذیر نخواهد بود.

سخن پایانی

سخن پایانی این است که به گمان من مانع از به یک دوره گفت و گوی جمعی درباره مسائل اساسی خود، و سپس زنجیره ای از مصوبات، قوانین یا توافق های ملی درباره این مسائل داریم، و گر نه در جازده ایم. ما تا به حال دل خود را به ظواهر دمکراسی خوش کرده ایم. هر چند سال یک بار «آیین ملی رأی دهی» مثل «آیین ملی نوروژ» را اجرا کرده ایم. اما همان گونه که هیچ آیین نوروژی را تا پایان سال تداوم نداده ایم و به همان سیزده روز اول اکتفا کرده ایم، آیین های ملی رأی گیری را نیز در همان روز انتخابات به جا آورده ایم و آن را با گفت و گوهای فراگیر ملی تداوم بخشیده ایم. من از سیاستگذاران و مسئولان ارشد این جامعه متواضعانه استدعا دارم به این ملت اعتماد کنند و بساور کنند که این ملت به بلوغ رسیده است و این باور را در عمل بنمایانند و اگر هم بر این باورند که هنوز تا بلوغ راهی دراز است، مادام که او را دودستی بگیرند و فرصت راه رفتن به او ندهند هرگز بر پای اندیشه خویش نخواهد ایستاد. به آنان اجازه دهند - در چارچوب میثاق ملی ما، قانون اساسی - به یک گفت و گوی فراگیر جمعی درباره مهمترین موضوعاتشان دست بزنند. چگونه است که ما در جنگ می پذیریم که پیروزی ما در گرو جانفشانی و فدا شدن فوج فوج انسان ها و در یک کلام در گرو صرف هزینه های انسانی و مادی است، اما حاضر نیستیم برای پیروزی در جبهه ای دیگر تلفات بدهیم. پیروزی در جبهه علم مستلزم ورود فوج فوج جوانان از هر قشر و اندیشه و هر گروهی - به دانشگاه است تا شاید از آن میان یلانی موفق به فتح

برخی عرصه های علم شوند. و البته برای تحقق این هدف باید از برخی تنگ نظری ها و گزینش گری هادست برداریم. پیروزی در عرصه بازار جهانی، مستلزم ورود صنعتگران ایرانی در بسیاری از زمینه هاست تا شاید - با آموختن و کسب تجربه در بازار جهانی - در برخی زمینه ها بی هماور شویم. و البته برای تحقق این هدف باید از برخی اهداف دون پایه تر چشم پوشیم. پیروزی در جبهه

دنیای کنونی مملو از مزیت های نسبی است و کشوری که از این مزیت ها بهره نجوید، خود را با هزینه ای بس سنگین تر تأمین می کند

فرهنگ و هنر مستلزم تولیدات انبوه فرهنگی است تا نیروهای خلاق نهفته، شکوفا گردد و نه تنها عرصه های فرهنگی داخلی را غنا بخشد، بلکه امکان حضور پر قدرت فرهنگ ما در عرصه تعامل فرهنگی جهانی فراهم آورد، و البته برای تحقق این هدف باید آستانه تحمل خود را در مقابل برخی تولیدات فرهنگی ناهمراه یا احتمالا گزنده، بالا ببریم. و سخن آخر این که پیروزی در جبهه مبارزه با نفس نیز مستلزم صرف هزینه های سنگینی است که مهم ترین آن شاید گذشتن از آبروی خویش برای منافع مردم است.

